

[اوامر 1](#_Toc3056054)

[تعبدی و توصلی 1](#_Toc3056055)

[اصل تعبدیت: علت بودن احکام شرعی برای افعال مکلفین 1](#_Toc3056056)

[علت نبودن احکام شرعیه برای افعال مکلفین 2](#_Toc3056057)

[شان احکام شرعیه نسبت به افعال: ما یمکن الداعویه یا داعویت فعلیه 2](#_Toc3056058)

[موافقت ارتکاز مرحوم حائری با غرض از تشریع 3](#_Toc3056059)

[مقتضای اصل عملی نسبت به اصل تعبدیت و توصلیت 3](#_Toc3056060)

[اشتغال، مقتضای اصل عملی 4](#_Toc3056061)

[تفاوت مجرای شک، نسبت به اقل و اکثر و قصد قربت 4](#_Toc3056062)

[تقریب اول: امکان وصول اکثر در اقل و اکثر و عدم امکان وصول قصد قربت 4](#_Toc3056063)

**موضوع**:  مقتضای اصل عملی /تعبدی و توصلی /اوامر

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد اثبات اصل تعبدی بود. بعضی به آیات و روایات و حکم عقل تمسک کرده بودند، تا اثبات کنند، اصل تعبدیت است. لذا در موارد مشکوک به این اصل رجوع می­شود. استاد هیچ کدام از این ادله را قبول نکردند. در این جلسه به کلام مرحوم عبد الکریم حائری پرداخته می­شود و در ادامه مقتضای اصل عملی بررسی می­شود.

# اوامر

## تعبدی و توصلی

### اصل تعبدیت: علت بودن احکام شرعی برای افعال مکلفین

مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری در اواخر عمرش قائل به اصل تعبدی شده است،[[1]](#footnote-1) بر خلاف مشهور که اصل توصلیت را انتخاب کرده اند. ایشان برای اثبات ادعای خود، دو مقدمه فرموده است: مقدمه اول این است که احکام شرعیه به منزله علل افعال مکلفین هستند. احکام شرعیه باعث و محرک مکلفین هستند. مقدمه دوم این است که وزان علل شرعیه، وزان علل تکوینیه است. همان طوری که در علل تکوینه، معلولِ هر علتی، مطلقِ آن موجود نیست، بلکه حصه ای از وجود است. همان حصه ی مستند به همان علت است. مثلا آتش علت برای احتراق است. معلول، مطلق احتراق نیست. بلکه احتراق مستند به نار است. معالیل، وجوداتِ مستند به علتشان هستند. بنا بر این، افعال مکلفین باید مستند به احکام شرعیه باشند. یعنی افعال باید به نحو تعبدی صادر شوند.

#### علت نبودن احکام شرعیه برای افعال مکلفین

مهم مقدمه اول است که مخدوش است. این که احکام شرعیه علل برای افعال عباد هستند، درست نیست. بله موثر هستند و جزء مقدمات و معدات هستند. اگر علیتی وجود داشته باشد، اراده مکلف است که اراده مکلف مقدماتی از جمله، تصور احکام شرعیه و جزم به فائده و عدم مانع دخیل در اراده مکلف هستند. اما این که احکام شرعیه علل برای افعال مکلفین باشند درست نیست. چه بسا احکام هستند ولی معصیت رخ می­دهد.

##### شان احکام شرعیه نسبت به افعال: ما یمکن الداعویه یا داعویت فعلیه

مشهور این است که احکام شرعیه که جعل شده اند به غرض ما یمکن ان یکون باعثا او زاجرا است. اگر زمینه فراهم باشد و شرایط فراهم باشد، سببِ اراده ملکف می­شود. پس چون غرض امکان داعویت است، احکام شرعیه متصف به ما یمکن الداعویة می­شوند. چون همیشه فعل مصداق غرض است. مثلا ضرب یتیم به غرض تادیب، موجب می­شود که فعل متصف به تادیب بشود.

به نظر ما غرض از جعل احکام شرعیه این است که باعث فعلی باشند نه امکانی. ولی این غرض گاهی اوقات حاصل می­شود و گاهی اوقات حاصل نمی­شود. ارتکاز را اگر بررسی کنیم[[2]](#footnote-2)، به این مطلب می­رسیم که وقتی پدری به بچه امر می­کند غرضش داعویت فعلیه است. غرض تشریعی لازم نیست که حتما محقق بشود. غالب انسان ها وقتی کاری را انجام می­دهند برای رسیدن به غرض است. تشریع نیز مانند این موارد است. مثلا تجارت انسان ها به غرض رسیدن به پول است نه ما یمکن ان یکون مالا. پول دار شدن بالفعل غرض است

{اگر تجارت کند و به پول نرسد آیا به غرض رسیده است ؟در حالی که اگر غرض امکانی باشد باید در این مورد گفته شود که به غرض رسیده است}

##### موافقت ارتکاز مرحوم حائری با غرض از تشریع

اصل ادعای مرحوم شیخ عبد الکریم درست است که اصل تعبدی است اما دلیل ایشان مخدوش است. در حق خداوند غرض از تشریع احکام، این است که مکلفین در افعالشان به شریعت مستند شوند و کمال برای آنها حاصل شود. غرض از تشریع ابراز بندگی برای خدا است. مصالح و مفاسد نیز مبررات جعل هستند. شاهد این مطلب (علاوه بر ظواهر بعضی از روایات[[3]](#footnote-3) ) حیله هایی است که در شریعت مطرح شده است. اصل احتیال( چاره اندیشی ) در شریعت از ضرویات فقه است. یحرم الکلام و یحلل الکلام، می­گوید: بعضی از چیزها با کلام خاصی حلال می­شود و بعضی از چیز ها با کلام خاصی حرام می­شود. در حالی که واقعیت هیچ فرقی نمی­کند. مثلا در باب وصیت اگر گفته شود که فلانی حق ارث ندارد، این وصیت باطل است و اگر بگوید به شرط این که مطالبه ارث نکند، وصیت درست است. ( هر چند که در بعضی از مثال ها مناقشه وجود دارد ). در این جا واقع ( ارث نبردن ) فرقی نکرده است اما با یک بیان جایز است و با یک بیان جایز نیست. متعلقات نزد شارع مهم نیست، مهم این است که نزد خداوند حجت داشته باشد. علل شرایع را منکر نیستیم. اما اصل غرض از ارسال رسل و انزال کتب، تبعیت از قانون است و به تبع آن به دست آوردن کمال است. ممکن است کسی شراب بخورد، بهشت برود چون فکر کرده است که آب بوده است و خداوند آن را حلال شمرده است. اما اگر کسی آب را به نیت شراب خورده باشد و فکر کرده است که شراب است و تجری کرده است و تجری هم حرام بوده است، به جنهم برود.

پس ارتکاز مرحوم حائری خوب است اما این که باید مستند به شرع باشد درست نیست. غرض استناد است ولی لزومی نیست. خصوصا که در اکثر موارد نیز شارع گفته است که استناد لازم نیست. چون اکثر موارد را خود شارع گفته است که استناد لازم نیست، لذا عقل باور می­کند که تحصیل غرض از جعل، واجب نیست و اگر متعلقات احکام انجام شد و در جایی که خود شارع استناد را لازم کرد، غرض تحصیل شد، کفایت می­کند.

### مقتضای اصل عملی نسبت به اصل تعبدیت و توصلیت

اگر ما اصل توصلیت را ( به وسیله ماده یا هیئت و یا اطلاق مقامی) قبول کنیم، دلیلی بر خلاف نداریم. از طرفی هم آیات و روایات و حکم عقل دلیل بر خلاف نبود. بنا بر این نوبت به اصل عمل نمی­رسد. ولی اگر کسی در اصل اطلاق اشکال داشت و تعبدیت و توصلیت را نتوانست اثبات کند نوبت به اصل عملی می­رسد. ( مثلا مرحوم آخوند اصل تعبدی و توصلی را در مقام لفظ، نتوانست احراز کند. لذا ایشان سراغ اصل عملی می­رود)

#### اشتغال، مقتضای اصل عملی

اگر در مساله ای شک کردیم ( مثلا خمس دادن تعبدی است یا توصلی است) که تعبدی است و یا توصلی است مقتضای اصل عمل چیست؟ مرحوم آخوند فرموده است مقتضای اصل عملی اشتغال است. احوط این است که تعبدی امتثال شود. هر چند که در دوران امر بین اقل و اکثر قائل به برائت شویم ولی در این جا باید اشتغال جاری شود.

##### تفاوت مجرای شک، نسبت به اقل و اکثر و قصد قربت

###### تقریب اول: امکان وصول اکثر در اقل و اکثر و عدم امکان وصول قصد قربت

مرحوم آخوند فرموده است[[4]](#footnote-4): در باب دوران بین اقل و اکثر گفته می­شود که مقدار اقل قطعی است، اما نسبت به اکثر مشکوک است. عقل می­گوید عقاب بدون بیان قبیح است. شرع هم می­گوید رفع ما لا یعلمون. اما در قصد قربت این گونه نیست یعنی عقل می­گوید باید احتیاط کنید و ما لا یعلمون جاری نمی­شود. اما این که عقل می­گوید باید احتیاط کنید به این خاطر است که فارق بین تعبدی و توصلی، غرض است و در تعبدی غرض روح حکم است و فقط با قصد قربت غرض حاصل می­شود لذا اگر قصد قربت نشود، شک می­کنیم که غرض تحصیل شد یا نشد. لذا شک می­شود که امر ساقط شده است یا نشده است؟ و شک در سقوط تکلیف مجرای اشتغال است. بر خلاف اقل و اکثر که بحث غرض نیست. مثلا نماز ده جزئی قطعا واجب است و شک در جزء یازدهمین وجود دارد. حدود متعلق در این جا معلوم است. چیزی که به ما واصل شده است، ده جزء است. و غرض به اندازه ده جزء به من واصل شده است. لذا نسبت به زائد شک می­شود.

ان قلت: در بحث قصد قربت نیز این گونه است که ذات نماز قطعا واجب است و به این مقدار غرض به من واصل شده است و در زائد ( قصد قربت ) شک می­شود و برائت جاری می­شود.

قلت: غرضی که امکان وصولش باشد، ولی واصل نشده باشد، عقل حکم به لزوم تحصیل و احتیاط نمی­کند. لذا در اقل و اکثر که مثلا در قنوت شک می­شود که واجب است یا نه؟ برائت شرعی و عقلی جاری می­شود. ولی اگر امکان ایصال نبود، عقل حکم به عدم لزوم نمی­کند. چون فوت غرض، مستند به مولا نیست. زیرا امکان ایکال به عقل بوده است. لذا گفته می­شود که در محل کلام، شک در قصد قربت است و شارع نیز امکان وصولش را نداشته است، پس نمی­توان با اقل و اکثر مقایسه شود.

نتیجه: مرحوم آخوند می­فرماید: هر چند که ما در باب اقل و اکثر شبهه غرض را حل کنیم در این جا شبهه غرض حل نمی­شود زیرا در این جا دست مولا بسته است. لذا گفته می­شود برائت عقلی جاری نمی­شود. از طرفی برائت شرعی نیز نسبت به قصد قربت جاری نیست زیرا برائت شرعی در جایی جاری می­شود که وضعش به ید شارع است در حالی که قصد قربت وضعش به ید شارع نیست تا آن را رفع کند.

خلاصه:در قصد قربت نه برائت عقلی جاری می­شود و نه برائت شرعی جاری می­شود. برائت عقلی به این دلیل جاری نمی­شود که ممکن است شارع به حکم عقل اتکال کرده باشد لذا عقل حکم به عدم لزوم تحصیل نمی­کند. جاری نشدن برائت شرعی نیز به این دلیل است که وضعش به ید شارع نیست تا رفعش را انجام دهد.

1. [تهذیب الاصول، السید روح الله الموسوی الخمینی (سبحانی)، ج1، ص225.](http://lib.eshia.ir/27915/1/225/عمره) [↑](#footnote-ref-1)
2. این امور عقلائی است و آیه و روایتی ندارد. لذا برای تحلیل مطلب به ارتکاز رجوع می­شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. در بعضی روایات غرض از غسل جنابت از امام سوال می­شود. بعد از مطالبی امام می­فرماید: خداوند امر کرده است تا بداند چه کسی امر او را امتثال می­کند. [↑](#footnote-ref-3)
4. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص75.](http://lib.eshia.ir/27004/1/75/مجال) [↑](#footnote-ref-4)